

## وهابیت؛ درختی برای اختلاف



## وهابیت؛ درختی برای اختلاف

بررسی فرقه‌های مختلف و نقش آنها در تفرقه بین مسلمین از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. وهابیت که توسط محمد بن عبد الوهاب و آل سعود شکل گرفت در اصل نشأت گرفته از افکار تند و افراطی ابن تیمیه است. نکته حائز اهمیت در اینجا این است که این افکار تند منجر به تکفیر و قتل دیگر مسلمین می‌گردد و اگر در تاریخ دقت کنیم این فرقه‌ی تفرقه انگیز مورد حمایت استعمار نیز می‌باشد. و افکار وهابیت و ابن تیمیه زمینه ساز بوجود آمدن طالبان و القاعده نیز می‌باشد. مؤلف در آخر به گسترش و فعالیت‌های وهابیت در عراق و ایران می‌پردازد.

## وهابیت؛ درختی برای اختلاف

برای کسانی که به مسائل جهان اسلام توجه دارند، بررسی فرقه‌های پدیدآمده در بین مسلمانان دارای اهمیت است. یکی از این فرقه‌ها، جریان وهابیت است که امروزه به درخت اختلافی بین مسلمانان تبدیل شده است. آشنایی با سرچشمه و زمینه‌های اجتماعی و فکری، سیر ادامه حیات و گسترش این جریان، تأثیرات آن بر حوادث و متفکران جامعه اسلامی و همچنین چگونگی بهره‌بری استعمارگران از آن در زمینه پیشبرد اهداف خود، در شناخت این پدیده بسیار راهگشاست.

در اولین اردوی آموزشی «اتحادیه بین‌المللی امت واحده»، نشست‌ی درباره همین موضوع با حضور یعقوب توکلی برگزار شد. توکلی که کارشناس علوم سیاسی و روابط بین‌الملل و دارای تحصیلات حوزوی است، پژوهش‌های بسیاری در زمینه‌های گوناگون انجام داده است. همچنین سابقه تدریس در دانشگاه‌های شاهد، شهید بهشتی، سوره و فعالیت در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و مرکز پژوهش‌های مجلس در کارنامه او به چشم می‌خورد. گفتار زیر، حاصل انتقال معلومات و تجربه ایشان در جلسه یادشده است.

اختلاف در جهان اسلام به زمان جانشینی پیامبر(ص) و تبدیل موضوع وصایت و امامت به خلافت در سقیفه بنی‌ساعده و سپس تبدیل خلافت به سلطنت در زمان معاویه، برمی‌گردد. در این دوران کسی که به جای پیامبر(ص) می‌نشیند، خود را سلطان می‌داند؛ سلطانی که جانشین پیامبر است با همه ویژگی‌هایی که پادشاهان دارند. این اتفاق منشأ چندگانگی میان مسلمانان شد و این چندگانگی در فضای سیاسی، آرام‌آرام به چندگانگی در فضای کلامی منتهی شد؛ یعنی اگر نخست بحث بر سر جانشینی علی(علیه‌السلام) یا ابوبکر و قرار دادن اصل بر وصیت پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) یا اجماع عامه بود، در ادامه، اختلاف به مسائل کلامی و اعتقادی کشیده شد. این اختلاف آنقدر گسترش پیدا کرد که دو خط شیعه علوی و پیرو عثمانی عملاً به لحاظ تفکر دینی، از یکدیگر فاصله گرفتند. این مسئله در زمان شکل‌گیری قدرت اموی‌ها و یزید به حدی جدی شد که امام حسین(علیه‌السلام) برای تغییر آن راهی جز ورود به یک مبارزه خونین ندید. اعتراض امام حسین(علیه‌السلام) به ساختار حاکم‌شده بر جهان اسلام و تلاشی که شیعیان برای احیای فرهنگ ایشان داشتند و در مقابل آن، مقاومت و مخالفت شدیدی که اموی‌ها و جریان ضدشیعی در برابر تفکر امام حسین(علیه‌السلام)

داشتند، به مرور باعث تمایز بیشتر رنگ طوایف فکری در جامعه اسلامی شد. در کنار اینها چندگانگی مباحث کلامی و مباحث مربوط به توحید، معاد و عمل صالح، در نهایت به مطرح شدن بحث «عدل خداوند» منجر شد.

## تبدیل مسئله اجتماعی به مسئله نظری

آیا خداوند مجبور است عادل باشد؟ یعنی می‌تواند سیدالشهدا (علیه السلام) را به جهنم ببرد و یزید را به بهشت، یا نه؟ بر این اساس با محور قرار گرفتن عدالت خداوند، عده‌ای «عدلیه» شدند. پس از آن هم، مباحث جبر و اختیار، تجدید خلقت در قیامت، کیفیت عذاب، کیفیت استوای خداوند بر عرش و به دنبال آن مباحثی در حوزه امامت و ولایت، شفاعت و توسل به ارواح طیبه مطرح شد.

هرچه جلوتر می‌آیم، متوجه می‌شویم که بر سر موضوعات جدیدتری اختلاف شکل می‌گیرد. یکی از این موضوعات، مسئله زیارت قبور شهدا در کربلا و از جدی‌ترین خطوط برخورد بین دو طرف، مسئله اجازه برگزاری مراسم برای شهدای کربلا بود. تا سال ۱۳۰۵ ق برگزاری مراسم ممنوع بود و تا اینجا برخورد فیزیکی صرفاً از ناحیه دولت‌ها صورت می‌گرفت، اما تقریباً از سال ۱۳۰۰ ق این مسئله میان بعضی از علمای اهل تسنن که به دستگاه حکومت عباسی نزدیک‌تر بودند، تبدیل به یک مسئله فقهی نیز شد. نخستین بار یکی از فقها به نام بربهری زیارت قبور را تحریم و مسئله شفاعت را نفی کرد. در سال ۱۳۷۸ ق شخصی به نام عبدالله بن عمر عکبرایی به صراحت فتوا به وجوب مبارزه و قتل زائران قبور داد؛ یعنی ابتدا این مسئله بین حکومت و مخالفان آن (شیعیان) بود، ولی بعداً تبدیل به نظریه فقهی و فتوا شد و کسی که به زیارت قبور متبرکه می‌رفت، مشرک معرفی می‌شد. بعضی از علمای اهل تسنن در نفی شفاعت مردگان تا جایی پیش رفتند که برای اثبات آن مجبور به انکار حیات برزخی شدند. این اتفاق بسیار مهمی بود که در پی آن یک مسئله اجتماعی به یک مسئله نظری و کلامی منتهی شد و البته بیشتر هم در بین جریان حنبلی‌ها وجود داشت.

## نظریه بازگشت به سیره «سلف صالح»

جریان دیگری که در جهان اسلام شکل گرفت این بود که طیفی از علمای اهل تسنن که بیشتر حنبلی بودند، مدعی شدند باید به سیره «سلف صالح» برگردیم؛ یعنی مسائلی که بعداً اضافه شده، اعم از اجتهادهای فقهی، مباحث کلامی، منظرهای فلسفی و علوم وارداتی یونان را کنار بگذاریم و به آنچه از پیامبر صادر شده، برگردیم.

نکته دیگری که باید با نگاه جغرافیایی بیان شود این است که منطقه حجاز و شبه جزیره عربستان، منطقه خشک و بی‌آب و علفی است و قاعده اصلی اجتماعی در این منطقه تبعیت از سنت‌های اجتماعی و رفتاری اقوام گذشته است. شما در این منطقه به هیچ وجه شاهد شکل‌گیری یک نظام عقلانی نیستید. شما اهل منطق، فلسفه، کلام، عرفان و مباحث عقلانی این‌چنینی را در بین چهره‌های شبه جزیره عربستان نمی‌بینید؛ اما شاهد حضور کسانی هستید که به شدت قائل به پیروی از سنت هستند و به اصطلاح اهل حدیث‌اند. کسانی هم که وارد این مباحث شدند، اهل عراق و مصر و دیگر مناطق بودند و اگر در حجاز هم کسی وجود داشت، حجازی نبود.

## ظهور ابن تیمیه؛ منشأ فکری و فقهی وهابیون

در سال ۶۷۶ ق که سال تولد ابن تیمیه است، دوره جدیدی از تفکر بازگشت به سلف صالح و تفکر در مسئله شفاعت و حیات برزخی آغاز شد. ابن تیمیه به شدت مدافع نظریه بازگشت بود؛

بازگشتی که سایر میراث را به نوعی نادیده می‌گیرد و هرکس را که معتقد به شفاعت و توسل است مشرک می‌شمرد. ابن تیمیه شیعیان را در کنار قرمطی‌ها و ملحدان قرار داده است، اما به‌رغم دیدگاه‌های بسیار تندی که نسبت به شیعه دارد، به شدت توسط علمای اهل تسنن مورد هجوم قرار می‌گیرد و توسط همان‌ها زندانی و کشته شد. بنده با وجود ناخشنودی‌هایی که ما از ابن تیمیه داریم، تأکید می‌کنم که او فرد بسیار پرکاری بود. مجموعه آثار و نوشته‌های او قطعاً کمتر از آثار پرکارترین علمای شیعه ما نیست. او به شدت پی‌گیر پدیده‌های فکری جهان اسلام بود و سال‌های زیادی در حوزه مباحث فقهی، کلامی و ادبی فعالیت کرد و بر جریان فکری و تفسیری تأثیر گذاشت.

افرادی مانند ابن کثیر بر مبنای فقه ابن تیمیه تفسیر نوشته‌اند و هرچند این تفسیر با نگاه خاص سلفی‌گری نوشته شده، نمی‌توان آن را نادیده گرفت؛ از این رو اگر نسل گذشته آنها نسبت به فلسفه و کلام بدبین بودند، نسل بعدی آنها رسماً اعلام موضع کردند. پیش از ابن تیمیه، علمای اهل تسنن در دوره خلافت به دلیل حفظ خود از سیاست‌های خلفا در موضع‌گیری بین دو پدیده عدالت و امنیت سراغ مسئله امنیت رفتند. بر همین اساس فتوا و سیره علمای اهل تسنن این بود که هرکس به سریر خلافت نشسته است، اولی‌الأمر و حاکم واجب‌الیتباع است. این موضوع در آرای همه عالمانشان نیز تأکید شده است. برای مثال شریح قاضی، در فتوای خود درباره امام حسین (علیه‌السلام) می‌گوید حسین بن علی بر خلیفه مسلمانان شورش کرده و به همین دلیل از دین جدش خارج شده است. یا فتوای یکی از علمای دیگر اهل تسنن که می‌گوید ما وظیفه داریم از هرکسی که بر تخت خلافت نشسته، اطاعت کنیم؛ حتی اگر سر شب غلام حبشی خلیفه، او را گردن بزند و بر تخت او بنشیند، درحالی‌که صبح از شمشیر او خون خلیفه می‌چکد، او اولی‌الأمر و واجب‌الیتباع است. اما تنها کسی که در میان علمای اهل تسنن به لزوم مبارزه با حاکم جائز فتوا داد، ابن تیمیه بود؛ درحالی‌که شیعیان در طی تاریخ دائماً با حکومت‌های جور مشکل داشتند.

### «ابن عبدالوهاب» و عملیاتی کردن نظریات ابن تیمیه

شکل‌گیری جدی فرقه وهابیت به زمان ظهور ابن عبدالوهاب برمی‌گردد. او متولد ۱۱۱۵ ق در اواخر دوره صفویه است. ابن عبدالوهاب برای بسط اندیشه‌های خود به شدت تلاش کرده و با مخالفت‌های بسیاری روبه‌رو شده است و برای اینکه با اندیشه‌های شیعیان آشنا شود، به مناطق شیعه‌نشین گوناگونی سفر کرده است. مثلاً در همدان، قم و اصفهان نزد علما، تحصیل و بحث‌های گوناگونی را مطرح نمود. به‌رغم اینکه اولین مخالفانش، برادر و پدرش بوده‌اند و اولین ردیه به نظریه‌های او را برادرش سلیمان نوشته است، او از اعتقادات خود کوتاه نیامد و آنچه را ابن تیمیه گفته بود میدانی و عملیاتی کرد و حوزه آن را گسترش داد.

بعدها ابن عبدالوهاب نظریه‌های کلامی و فقهی ابن تیمیه را گسترش داد و به واسطه پیوند با ابن عبدالعزیز (حاکم منطقه نجد) به شهرهای مختلف حمله کرد و اعلام نمود دین جدیدی آورده و اسلام را از پیرایه‌هایی که بر او بار شده، پیراسته است. به همین منظور جنگ‌هایی هم به راه انداخت. از اولین جنگ‌های وهابی‌ها، جنگ با شیعیان یمن (حدود ۱۱۶۰ ق) و بعد از آن تصرف شهر مدینه بود. وقتی ابن عبدالوهاب به مسجدالنبی رسید، بر قبر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) لگد زد و گفت «فُمُّ يَا مُحَيِّمَد، قَدْ جَاءَكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ؛ برخیز [کنار برو] ای محمد کوچک، همانا محمد بن عبدالوهاب به سوی تو آمده است»

### پرمدعایی انگلیسی‌ها

یک نکته را هم تذکر بدهم در کتاب «خاطرات مستر همفر»، مستر همفر مدعی است که

در نهایت فرقه وهابیت را او ساخته است. باید عرض کنم که زمانی که ابن‌عبدالوهاب ظهور کرد، انگلستان قدرت و حضور و نفوذی در این حد نداشت که بتواند دخالت‌های این‌چنینی داشته باشد. انگلیسی‌ها براساس آن تجربه تاریخی که در دنیا به دست آورده‌اند در هر جایی که نیستند، می‌گویند ما بوده‌ایم، و برعکس در هر جایی که نقش داشته‌اند پنهان می‌کنند. چنان‌که در حوادث مشروطه و کودتای ۲۸ مرداد و ... هیچ ردی از خودشان به جا نگذاشتند؛ در صورتی که عمده برنامه‌ها به وسیله آنها هدایت شده بود.

## مسکوت‌شدن وهابیون و اقدامات استعمارگر پیر

وهابی‌ها در نجد باقی ماندند و آرام‌آرام قدرت‌شان گسترش پیدا کرد. آنها در عاشورای سال ۱۲۵۰ ق به کربلا حمله و قبور شهدا را خراب کردند و بعد از آن به نجف حمله کردند و در مرحله دوم چون با مقابله مرحوم شیخ جعفر نجفی کاشف‌الغطا و جمعی از طلاب روبه‌رو شدند، در بیرون شهر بیش از صد نفر از زائران ایرانی را قتل‌عام کردند. در این زمان کشمکش‌های فراوانی بین حکومت عثمانی و وهابی‌ها اتفاق افتاد. عثمانی‌ها در مراحل گوناگون شروع به سرکوب وهابی‌ها کردند؛ بنابراین جریان وهابیت در منطقه نجد متوقف شد و به صورت یک جریان مسکوت و محدود (میان خانواده ابن‌سعود و رهبران مذهبی وهابیت) باقی ماند. اما با هجوم غرب برای فروپاشی عثمانی، حکومت عثمانی مرحله به مرحله عقب‌نشینی کرد.

با تضعیف حکومت عثمانی، جنبش‌های ناسیونالیستی با کمک امپراتوری انگلستان قدرت پیدا کردند و امپراتوری انگلستان در جهت استفاده از این قدرت گریز از مرکز ایجاد شده، به فکر افتاد که چه پدیده‌ای ایجاد کند که کشورها را به خدمت بگیرد؛ نظام حکومت تحت‌الحمایه ایجاد کند یا قدرت متمرکز نیرومند نظامی؟ انگلیسی‌ها نخست نظام تحت‌الحمایه را در فلسطین و عراق عملی کردند؛ اما به دلیل هزینه سنگین ایجاد چنین نظامی در کشورهای تازه به استقلال رسیده و مشکلات دیگر، به فکر افتادند که حکومت‌های جدید تأسیس کنند؛ با این ویژگی که این حکومت‌ها ریشه در جامعه خودشان نداشته باشند تا «حاکمان فاقد پیشینه و پیوند اجتماعی و قدرت کافی» نتوانند با مرکز (انگلستان) قطع رابطه کنند؛ از این‌رو در ایران رضاخان را سر کار آوردند. اما در عربستان با ماندن شریف‌حسین که براساس نظام ایلی حاکم مکه بود و فرماندهی جنگ با عثمانی‌ها را هم برعهده داشت، به دلیل اصالت‌داشتن و تسلط وی در حجاز، مخالف بودند. به همین دلیل حکومت عراق را به ملک فیصل و اردن را به ملک عبدالله (پسران شریف‌حسین) دادند تا در آنجا ریشه‌ای نداشته باشند و دستشان به جایی بند نباشد. و چون به این نتیجه رسیده بودند که شریف‌حسین برای حکومت حجاز گزینه خوبی نیست، تصمیم گرفتند درختی در آنجا بکارند که نقطه اتکایی نداشته باشد و جهان اسلام همیشه با آن مشکل داشته باشد؛ بنابراین سراغ ابن‌عبدالعزیز در نجد رفتند و از او خواستند حاکم مکه شود و آل‌سعود را مستقر کردند.

## کاشته شدن درخت اختلاف و پادشاهی عربستان سعودی

بنابراین یک جریان فرقه‌ای که با همه مذاهب و فرقه‌های اسلامی دیگر مشکل داشت، در رأس هرم جهان اسلام قرار گرفت. وهابی‌ها دو سال بعد از حضور در مکه، پادشاهی عربستان سعودی را اعلام کردند و بعد از آن شروع به خراب‌کردن قبور متبرکه در مدینه و مکه کردند. البته بنده بعید می‌دانم که آنها بدون کمک و مساعدت انگلیسی‌ها جرئت انجام دادن چنین کاری را پیدا می‌کردند و این مسئله‌ای است که ما زیاد به آن توجه نکرده‌ایم. با این کار آن درخت اختلاف بین مسلمانان کاشته شد. بعدها دولت عربستان به واسطه پول نفت به ثروت هنگفتی رسید و به این ترتیب عربستان ستون اقتصادی، و ایران ستون نظامی برای آمریکا شدند.

در اینجا اشاره‌ای می‌کنم به اینکه ما در جاهای زیادی خون‌های بسیاری به نفع امریکا و اسرائیل دادیم که متأسفانه به دلیل ضعف مدیران فرهنگی، اسناد آنها هیچ‌وقت منتشر نشد و نسل امروز آگاهی نیافت.

## پرورش نیروهای فداکار

در این دوره دولت عربستان با مسئله تنبلی ذاتی و انسانی در بین مردم روبه‌رو شد و رفاه‌طلبی مانع جنگیدن وهابیان شد. اما اتفاق عجیبی که در داخل عربستان افتاد و ما کمتر به آن توجه کرده‌ایم، اشغال مسجدالحرام در اول محرم ۱۴۰۰ق به دست گروهی مسلح به رهبری جهیمان العتیبی است و محمد عبدالله قحطانی را کنار رکن یمانی نشانند و اعلام کردند امام مهدی ظهور کرده است. نیروهای دولت عربستان مسجدالحرام را محاصره کرده بودند، اما کسی را که حاضر به جنگیدن با آن گروه باشد، نداشتند. مسجدالحرام ۲۲ روز در اشغال آن گروه بود و پلیس عربستان نتوانست هیچ‌کاری کند و بالأخره آنها توسط کماندوهای فرانسوی سرکوب شدند. این یعنی این دولت پول دارد ولی فداکار ندارد. نظام فرقه‌ای اگر فداکار نداشته باشد حتماً فرو خواهد پاشید. بنابراین به فکر تربیت نیرو در اطراف افتادند و شروع به تأسیس حوزه‌های علمیه در کشورهای فقیری مثل افغانستان و پاکستان کردند. آنها طلبه‌هایی تربیت کردند که فقط حق داشتند تا اندازه معین تحصیل کنند. به همین خاطر حتی یک دانشمند یا فقیه از جمعیت طالبان بیرون نیامد. اما همه آموزش نظامی دیدند؛ حتی طلبه‌هایی را که در مدینه بودند، در مخالفت با زائران قبور بقیع به رویارویی با آنان می‌فرستادند تا تخم نفرت در دل آنها بنشیند.

## احساس عقب‌ماندگی روشنفکران اسلامی و باز هم آرای ابن تیمیه

از سوی دیگر پس از مدتی «روشنفکران» جهان اسلام احساس عقب‌ماندگی کردند. آنها این مسئله را عنوان کردند که عزت مسلمانان لگدمال شده و علت آن را دور ماندن از اسلام، فاصله‌گرفتن از سنت سلف صالح و همچنین تسلط حکومت‌های جور و عدم ایستادگی خودشان می‌دانستند؛ بنابراین به فکر مبارزه و تأسیس یک حکومت جدید افتادند و چون در منابع فقهی‌شان چنین اجازه‌ای داده نشده بود، در نهایت مستند آنان را آرای ابن تیمیه تشکیل داد. یعنی سراغ هر گروه و هرکدام از خیراندیشان اهل تسنن که بروید، همه یک پای‌شان در گل آرای ابن تیمیه فرو رفته است.

## به هم رسیدن طالبان و القاعده

تفکر مبارزه و جهاد میان مسلمانان اهل تسنن در برخی از کشورهای عربی رایج شده بود تا اینکه جنگ افغانستان و شوروی آغاز شد. با این اوصاف دولت‌های عربی به این نتیجه رسیدند که این پروانه‌های مزاحم و خطرناک را به سوی شمع بفرستند؛ از این‌رو آنها را تشویق کردند که به افغانستان بروند؛ چون اگر کشته می‌شدند، از شر آنها راحت می‌شدند و اگر روس‌ها را مغلوب می‌کردند، چون روس‌ها دشمن امریکا بودند باز هم به نفع دولت‌های عربی بود. پس از جنگ و به دستور برهان‌الدین ربانی، این افغانی‌العرب‌ها (که تشکیلات القاعده اغلب از همین‌ها شکل گرفته است) ناچار شدند به سودان بروند و بعد از مدتی بر اثر فشار امریکا بر سودان، دوباره به افغانستان برگشتند؛ و این زمانی بود که طالبان در حال ظهور بود. مصدر پیدایش طالبان هم وهابیت بود، بنابراین آنها ادبیات مشترکی با یکدیگر پیدا کردند و تنها طالبان به دلیل همین نزدیکی مصدر فکری می‌توانست به آنها (که جایگاهی در جهان نداشتند) پناه بدهد.

از این رو طالبان و القاعده به ضرورت امنیتی و همانندی فکری با هم متحد شدند و دانش پایین طالبان در کنار دانش و تکنیک بالای اعضای القاعده قرار گرفت. آنها چون مشاهده کردند که در جهان اسلامی تنها کسی که با امریکا و استکبار خارجی مبارزه می‌کند، شیعه است، اما جریان تسنن و وهابیت در خدمت امریکا قرار گرفته است، مسیرشان را تغییر دادند و اقداماتی را در این زمینه انجام دادند که در نهایت واقعه ۱۱ سپتامبر را رقم زدند.

## احساس خطر وهابیت از گسترش تفکر شیعی و این روزهای عراق

امروز وهابیت متوجه این موضوع شده است که آیت‌الله سیستانی در عراق نقشی را ایفا می‌کند که در گذشته خواجه نصیرالدین طوسی این نقش را با احیای شیعه در ایران ایفا کرد و موجب مسلمان و شیعه شدن سلطان مغول ایران شد و بعدها به تشکیل حکومت‌های محلی شیعی و در نهایت تشکیل حکومت برجسته شیعی در جهان اسلامی منجر شد. از این رو به این نتیجه رسیدند که یکی از جدی‌ترین کارهایی که باید کرد، این است که اجازه ندهند شیعه از این فرصت به وجود آمده در عراق استفاده کند. بنابراین آنها نگاهی کاملاً ایدئولوژیک دارند و هجومی که در عراق علیه تشیع دیده می‌شود، با توجه به این مسئله است؛ به طوری که افرادی از اردن، عربستان یا پاکستان به خاطر شیعه‌کشی به عراق می‌آیند و دست به عملیات انتحاری می‌زنند یا پدیده‌ای مثل «عبدالمالک ریگی» را خلق می‌کنند. امروز شاهدیم که وهابیت بعد از نداشتن نیروی فداکار در مسئله اشغال مسجد الحرام، توانسته جمعیت بسیاری را گرد هم بیاورد که حاضرند برای وهابیت جان خود را فدا کنند؛ برای مثال می‌توان به انفجارهای اماکن مقدسه، سپاه صحابه در پاکستان و ... اشاره کرد. جالب اینجاست که هیچ اتفاقی هم برای بزرگان و ثروتمندان عربستانی نمی‌افتد.

## وهابیت در ایران

در پایان باید نکته‌ای را عرض کنم و آن اینکه افکار وهابیت از چند طریق وارد ایران شده است؛ یکی از آنها ادعای مربوط به رفتار ناشی از سنت ایرانی‌هاست که یک‌سری از رفتارها ناشی از سنت اجتماعی است و یک‌سری ناشی از عرف‌های مذهبی. مثلاً ممکن است رفتارهای اجتماعی مازندرانی‌ها با اصفهانی‌ها خیلی تفاوت داشته باشد یا ممکن است ما برای عزاداری حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) سبک و سیاق‌های متفاوتی داشته باشیم.

این مسائل باعث شد که در ایران یک جریان انتقادی علیه شیعه شکل بگیرد که حکومت پهلوی هم از این مسئله راضی بود. ادبیات وهابیت در ایران از طریق اسدالله خرقانی در بحث لزوم بازگشت به قرآن و سنت شروع شد و با ادبیات تاریخی‌گری و نقد امام صادق (علیه السلام) توسط احمد کسروی تداوم پیدا کرد و با «اسرار هزارساله» علی‌اکبر حکمی‌زاده به مرحله‌ای رسید که حوزه علمی تصمیم گرفت جواب آن را بدهد و گفتند فقط حاج آقا روح‌الله خمینی جواب بدهد. امام (ره) هم با «کشف‌الأسرار» جواب آنها را دادند.

ادبیات وهابیت پس از آن توسط اشخاصی مثل حیدرعلی قلمداران و ... گسترش پیدا کرد و توسط سیدمصطفی حسینی طباطبایی به اوج خود رسید. البته اشخاصی هم بودند که ناچار می‌شدند بعضی رفتارها را جهت جلوگیری از قرار گرفتن در معرض اتهام، منع کنند و در نتیجه خود به وهابی بودن متهم می‌شدند.

بنده تحقیقی با عنوان «شیعیان وهابی» برای مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی انجام دادم که در آن رگه‌های فکری آنها بررسی شده است. آنها همان حرف‌های ابن‌تیمیه درباره

توحید، شرک، زیارت قبور متبرکه، توسل و شفاعت را به زبان دیگری می‌گویند و در این حوزه فعالیت‌های گسترده‌ای هم مانند نوشتن کتاب و راه‌اندازی سایت‌های گوناگون دارند. در داخل جنگ عجیبی درگرفته است. اگر به صحنه‌های مختلف نگاه کنیم متوجه می‌شویم که فضای پرمخاطره‌ای وجود دارد و باید دقت بیشتری کرد.